



۲۰۲۱/۱۰/۰۳



احمد امید

چند توصیه برای احمد جان و تاجکان سیکتاریست شورای نظاری

عطا محمد نور در کل زندگی ننگینش فقط یک سخن درست گفته است: احمد مسعود هنوز بسیار جوان است و تجربه جنگ و سیاست را ندارد. و اما، دعوتگران حمایت از قیام مسلحانه جنگسالارانی که در کوهپایه پنجشیر پنهان شده اند، باید متن زیر را به دقت، حوصله مندی و با مغز سرد مرور کنند باز از قیام سخن به میان آورند.

سال ۱۳۷۱ خورشیدی - ۱۹۹۲ میلادی را یاد تان می آورم که احمد شاه مسعود و دار و دسته اش مست باده پیروزی بودند و اتفاقاً آنسوتر در گستره حقیقی شهر کابل (که به مساحت خیرخانه و کارته پروان خلاصه شده) آنکه خوب میدوید و خوب می تازید، و به گمانم بیشتر پنجشیر تازی می کرد تا ترکتازی، جواهر فروش مشهور و معروف احمدشاه مسعود بود. واضحاً که در پشت این همه پشم و پکول و پروفیسور بازیها، چیزی جز اندیشه نابود ساختن فرهنگ و فرزند این دیار از شش جهت نمی توانست وجود داشته باشد.

جنگیدن جهادی ها حقیقت داشت، . . . تصادفاً آنها خوب هم می جنگیدند، خوب می گشتند و خوبتر از کشتن، می زدند، چور و چپاول می کردند، . . . هواداران مسعود و بچه گک مسعود، " احمد " نباید آب در هاون بکوبند. بازی با کلمات معصومانه دری و ریختن آن بیای خوکان، کاری هر نازنی، نامردی است. "قهرمان تراشه" کجا و اهلی کردن و آنهم اهلی کردن سازه های قدرت.

چنانچه گفته شد "پهلوان پنبه" منطقاً نمی توانست چیزی را اهلی کند و برخالف، وحشی سازی سیاسی، اجتماعی و نظامی کشور جنون خودش و یاران ابله جارگرش بود.



با ریختن به کابل؛ چور کرد، چپاول کرد (رساله فاتح جنگ سرد را بخوانید) و بخاطر قدرت کشور ما را به نیستی کشاندند، کشوری که ویرانی هایش به کشورهای پس از جنگ دوم جهانی تشبیه شد، حتماً شنیده اید. برای شهوت قدرت خون ریختانند، سوختانند، کشتند، دریدند، معامله کردند. استادش ربانی طالبان همفکرش را فرشته های صلح خواند و قانون چماق را رسمیت بخشید.

"قهرمان تراشه" نه تنها که مخالف تفکر انحصاری نبود، بلکه در این راستا شب و روز نمی شناخت و چندین سال برای این تفکرش "جهاد" کرد و در نتیجه همین جهاد تفکر انحصاری بازمانده های "مکتب مسعود" در دومین ورود شان به کابل قدرت را چون مایملک "پهلوان پنبه" تصرف کردند و از یک ولسوالی کوچک پنجشیر چند تا وزیر و درجن ها معین و کارمند براریکه قدرت لمیدند و به حق به "مکتب قهرمان تراشه" و "مکتب عق آور اخوانی گری اش" و تفکر انحصاری اش وفادار ماندند. او فقط در چارچوب تفکر انحصاری اخوانیزم و بنیادگرایی می اندیشید و اندک تحمل ایدیولوژی مخالف را نداشت.

روابط اجتماعی قهرمان تراشی تان با قاچاق، تفنگ، افکار ارتجاعی، وابستگی، اسلام زدگی جنونبار، تجاوز بر دختران و زنان و کشتار گره خورده بود و این روابط نه بر ارزش های انسانی استوار بود و نه هم بر باورهای مردمی. از اینرو "قهرمان تراشه و هم مکتبی هایش" خود یکی از عاملین نابسامانی های اجتماعی در کشور ما بودند و هستند.

او و شرکا بودند که در جریان جنگ های خونبار تنظیمی شان که ناشی از تفکر انحصاری بود، هزاران زن را بیوه و به بازار روسپیگری، درویزگری و قاچاق سوق دادند و هزاران کودک بی سرپرست ناگزیر به کوچه و جاده ها ریختند و سرنوشت شان با جنایت گره خورد.

این "پهلوان پنبه" و یاران بودند که زمینه ورود دایم ناسورهای طالبی را فراهم ساختند و بعد همین هم مکتبی های "قهرمان تراشه" تان بودند که در ازای دهها میلیون دالر در تاجکستان داغ سیاه اشغال کشور ما به وسیله امپریالیزم جهانی را بر جبین های خون آلود شان حک کردند.

احمد ولی مسعود برادر اخوانی اش را "مکتب رهایی بخش" می خواند. شاید این آدمک میزوف معنی مکتب را نه فهمد ورنه چنین ناشایانه یک جاهل و یک آدم نیمچه با سواد را مکتب و آنهم مکتب رهایی بخش نمی نامید.

مکتب رهایی بخش مکتبی است که بر ایدیولوژی مترقی و فلسفه پیشرونده و اندیشه مردمی استوار است؛ نه بر فاشیسم مذهبی، تعصب، تحجر، افکار ارتجاعی القاعده ای و قرون وسطایی و طبیعی است که قهرمان ولی جان مسعود و ضیا جان مسعود و احمد جان مسعود و . . .، "مکتب رهایی بخش" چه که "مدرسه رهایی بخش" هم نبوده است.

مدرسه چی مذهبی احمد مسعود و کاکاهای دلال اش نه ایدیولوژی مترقی داشتند (قهرمانش عبدالله عزام القاعده ای و سید قطب اخوانی بود)، نه بر فلسفه ی پیشرونده باور داشتند (چون به گفته یتیم بچه اش، عبدالرب سیاف، او به دموکراسی و تحول باوری نداشت و فقط با نرخ روز نان می خورد) و نه هم اندیشه مردمی داشت (چون تنها در قتل عام افشار بیشتر از هزار انسان را نیست و نابود کرد)

دیده می شود که مرحومی نه مکتب بوده نه هم مدرسه و نه هم اندیشه ای بوده و نه هم تفکری؛ صاف و ساده یک جانی، خاین، مرتجع، اخوانی و خاین به مردم و مکتب رهایی بخش بوده است. خوب شد که رفت ورنه هر چه نبود پدر سیاسی عبدالرب سیاف بود.

احمد جان مسعود می دانید دوستان نامرد پدرجان اخوانی ات کی ها هستند و بودند؟ دوستان نامردش کی ها هستند: فهیم، سیاف، ربانی، محقق، خلیلی، قانونی، عبدالله، محسنی، انوری، پیرم قل، بلخی، قاضی کبیر، داود، عطا، دین محمد، دوستم، ملک، اسماعیل، شینواری، اسامه، قاضی حسین احمد، اعجاز الحق، خامنه ای، رفسنجانی، رحمانف، چکری، احمدزی، نورزی، بسم الله، بابیه جان، دالور، جرات و . . .؟

ثانیاً: آیا می دانی پدرت یا همان "قهرمان تراشه" با این دوستان نامردش چه تفاوت های داشت؟ پدر جاننت احمدشاه مسعود

- ✓ در جوانی حلقه ی غلامی پاکستان و ای ایس آی را به گوش زد،
- ✓ در جنگ های خونین تنظیمی قهرمان معرکه بود،
- ✓ قهرمانش عبدالله عزام القاعده ای بود،
- ✓ به قاچاق زمر دست زد،
- ✓ کتاب سوزی کرد،
- ✓ کابل را ویران کرد،
- ✓ بر ناهیدها تجاوز کرد،
- ✓ کشور ما را به مهمانسرای القاعده میدل ساخت،
- ✓ مکتب سوزی کرد،
- ✓ قتل عام کرد،
- ✓ مبارزان (چاه آهو) را کشت،
- ✓ طیاره های افغانستان را به کوالب برد،
- ✓ مارکیت قاچاق را توسعه داد،

- ✓ کمین زد،
- ✓ توطئه کرد،
- ✓ مسایل قومی و ملیتی را دامن زد،
- ✓ حکومتش از جنرال حمید گل آئی. اس. ای خواستار مشاوریت شد،
- ✓ در وابستگی با فرانسه، هند، ایران و روسیه بسر برد،
- ✓ گلبدین را در آغوش گرفت،
- ✓ با سیاف، ربانی، خلیلی، مزاری، دوستم و خائن مردان دیگر نشست،
- ✓ شعر گفت و مشوره کرد،
- ✓ ضد حقوق زن، دموکراسی، آزادی بیان و ارزش های انسانی بود.
- ✓ چون اخوانی بود، پوک و جاهل بود(به فیلم های مقاومت اش نگاهی بیاندازید)،
- ✓ برادرانش را در بازار سیاه جهاد و مقاومت به سوداگران منطقه تبدیل کرد و...

اکنون بر شماسست که بگویید دوستانش با اندیشه چه تفاوت های دارند، به نظر من این نامردان، پیروان اصلی مکتب مسعود هستند و فیل "اندیشه" موش نزاییده است. اگر با ما نشینی ما شوی اگر با دیگر نشینی سیاه شوی و همه دوستان نامردش با دیگر نشسته بودند سیاه بودند، سیاهتر شدند. درست می گویم؟

